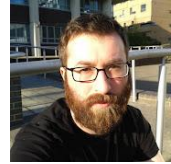


<https://pecritique.com/>

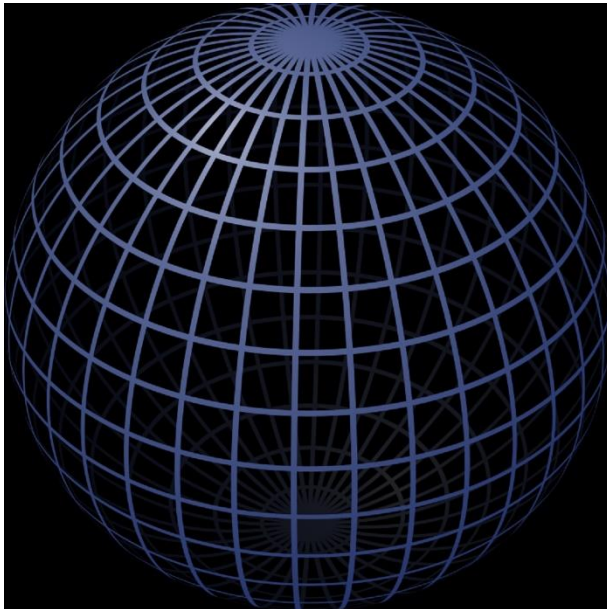
درباره‌ی استقرارهای فضا-زمان مند: دیوید هاروی و باب جسوپ

نقد اقتصاد سیاسی
مردادماه ۱۴۰۲

ارول سوباشی



ترجمه‌ی کمال اطهاری



چکیده

دیوید هاروی از نام‌آورترین نظریه‌پردازان مارکسیست جهان امروز است که تفکر ما را درباره‌ی تولید سرمایه‌دارانه‌ی فضا دگرگون ساخته است؛ کاری که باب جسوپ، نظریه‌پرداز مطرح دیگر مارکسیست، با دگرگونی نظریه‌ی دولت به‌انجام رسانده است. هرچند که آنها در بسیاری از نکات در تحلیل‌های خود از شیوه‌ی سرمایه‌داری هم‌راستا هستند، اما در برخی از استدلال‌های روش‌شناسانه و تئوریک درباره‌ی چگونگی تحلیل مفهوم استقرار فضا-زمانمند با هم متفاوت‌اند. در حالی که هاروی برای به‌کارگیری رویکرد نظری ارزش (value-theoretical) که بر گردش سرمایه متمرکز است، از «سرمایه» و «گروندریسه» پیروی می‌کند؛ جسوپ برای استفاده‌ی بیشتر از مقولات اجتماعی-سیاسی در شکل‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری، از پولانزاس و مکتب انتظام (Regulation School) بهره می‌گیرد. در حالی که هاروی بر تضادهای درونی و گرایش‌های بحران‌زای سرمایه‌داری و چرخه‌های سرمایه در استقرار فضا-زمانمند متمرکز می‌شود، جسوپ به روابط قدرت سیاسی و دولت، به‌مثابه شیوه‌های اصول فرا اقتصادی اجتماعی شدن، در ایجاد استقرارهای فضا-زمانمند توجهی بیشتر می‌کند. در بررسی ما، به‌رغم تاکید بر سهم اساسی هاروی در این زمینه، از استدلال جسوپ درباره‌ی به‌کارگیری مفهوم اجتماعی-سیاسی شده‌ی استقرار فضا-زمانمند استقبال شده است. بدین معنا که این استقرارها، به دولت و روابط قدرت اجتماعی-سیاسی، برآمده از مفصل‌بندی پیچیده‌ی علل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، به کل جامعه پیوند زده شود.

مقدمه

از زمان مرحله‌بندی تکامل بشری توسط «اگوست کنت»، نظریه‌ی اجتماعی جایگاهی ویژه به مفهوم زمان و تاریخ داده است. به‌عقیده‌ی هاروی، نظریه‌ی اجتماعی از مارکس تا وبر زمان را بر فضا ارجح داده است. بر همین اساس فوکو می‌پرسد: «از برگسون آغاز شد یا پیش از او؟ که فضا مرده، ثابت، غیردیالکتیکی، غیرمتحرک انگاشته می‌شد، و خلاف آن، زمان غنی، بالنده، زنده و دیالکتیکی بود.» به همین ترتیب دیگر

مفسرینی چون سوچا بر غفلت از فضا در مفاهیم نظریه‌ی اجتماعی انتقادی تأکید داشته‌اند: «هنوز حرکت مسلطی رخ نداده که به نگاهی یا فردی منتقد اجازه دهد که فضاوندی را با همان عمق دیدگاهی ببیند که بر استمرار زمان می‌نگرد».

تنها در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بود که به فضا توجه گشت و به خصایص فضایی واقعیت، جایی داده شد. دو شخصیت تعیین‌کننده در بازگرداندن فضا به نظریه‌ی اجتماعی، لوفور و فوکو بودند. پس می‌توان گفت بازگشت فضا ریشه‌ای فرانسوی دارد. جیمسون (Jameson) معتقد است این «بازگشت فضا» را می‌توان پدیده‌ای دانست که پسامدرنیسم را از مدرنیسم تفکیک می‌کند، زیرا فضاوندی به‌طور تنگاتنگ به پسامدرنیسم پیوند دارد. رشته‌های مربوط به فضاوندی، دامنه‌هایی از جغرافیا تا معماری و مطالعات شهری، و از ادبیات تا هنر را در برمی‌گیرد. همچنین درک فضا را دگرگون ساخته، از چیزی خنثی و تهی، به امری سیاسی، پر از روابط، و برساخته‌ی اجتماعی تبدیل کرده است.

از آن‌جا که جهانی‌شدن در اساس پدیده‌ای فضایی تلقی می‌شود، مطالعات درباره‌ی آن فضا را به مباحثات وارد کرد. حتا بعضی جهانی‌شدن را «تفوق فضاوندی بر زمانندی» عنوان کردند. مطابق توصیف معروف مک‌لوهان و پاورز، امروز دنیا «دهکده‌ای جهانی» شده، و مفاهیم فضاوندشدن، تصور فضایی، فضا، مکان، کره زمین، و مقیاس بیش از هر زمان رایج گشته است. همان‌گونه که پیش‌تر فوکو پیش‌بینی کرد «شاید عصر حاضر فراتر از همه، عصر فضا باشد».

مارکسیسم هم شاهد بازگشت فضا به نظریه‌ی مارکسی بود. مارکسیسم که ماتریالیسم تاریخی نامیده شده، به تاریخ اهمیتی نامتوازن می‌دهد. تأثیر هگل به‌عنوان یک فیلسوف تاریخ بر مارکس تعیین‌کننده بوده است. کارل پوپر مارکسیسم را نوعی تاریخی‌گری دانسته و به دلیل ادعایش برای کشف قوانین تاریخی، مجرم اعلام نمود. یعنی در نظریه‌ی مارکسی، مفهوم تاریخ همیشه مرجح بوده است. هاروی می‌گوید مارکس «زمان را به فضا اولویت می‌داده است». پس این که مارکسیسم در مقایسه با دل‌بستگی زیاد خود به زمان و تاریخ، به غفلت از فضا و جغرافیا متهم شود غیرعادی نیست. به‌همین ترتیب گفته می‌شود که مارکسیسم به‌طور یک‌طرفه بر فرایند تحول ممکن در تاریخ متمرکز است و «حساسیت جغرافیایی» ندارد.

فقدان این حساسیت موجب شد برخی نظریه‌پردازان مارکسیست به آمیختن فضا و جغرافیا در نظریه‌ی مارکسی‌پردازند. شاید هانری لوفور و دیوید هاروی پرنفوذترین آنها باشند. هردوی آنها کوشیده‌اند که فضا و جغرافیا را به‌عنوان مقولاتی سازنده‌ی شکل‌بندی‌های اجتماعی بازآفرینی کنند. همان‌طور که گیدنز می‌گوید روابط زمان‌فضا «عناصر برسازنده‌ی نظام‌های اجتماعی» هستند. ادعای هاروی نیز این است که «ماتریالیسم تاریخی را می‌بایست به ماتریالیسم تاریخی-جغرافیایی برکشید.»

با این هدف، هاروی چندین ابزار مفهومی را برای تبیین زمانمندی و فضا‌مندی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری انکشاف بخشید. یکی از این مفاهیم استقرار فضا-زمانمند است که به بازساماندهی خصایص زمانمند و مکان‌مند جریان سرمایه می‌پردازد. باب جسوپ، دیگر نظریه‌پرداز مارکسیست، نیز که منتقد فقدان تحلیل‌های منسجم مارکسیستی درباره‌ی سیاست‌ورزی مکان‌مند بوده، از مفهوم استقرار مکان-زمانمند بهره گرفته است. اما تفسیر او با هاروی متفاوت است. در حالی که هاروی با رویکرد نظریه‌ی ارزش به این مفهوم می‌پردازد، جسوپ درباره‌ی مفهومی اجتماعی-سیاسی‌شده‌تری استدلال می‌کند.

در این متن درباره‌ی مفهوم استقرار مکان-زمانمند از نظر هاروی، و نقد آن توسط جسوپ بحث خواهیم کرد. استدلال اصلی او این است که این مفهوم به‌رغم ارزش نظری آن، از یک رویکرد نظری ارزش بار برداشته است که به نقش فرایند اجتماعی-سیاسی را در تنیدن بافت استقرارمندی مکان-زمانمند اهمیت کافی نمی‌دهد. ازین‌رو انکشاف یک نسخه‌ی اجتماعی-سیاسی‌شده از این مفهوم ضروری است. در بخش نخست به روش‌شناسی هاروی می‌پردازیم. در دومی مفهوم استقرار مکان-زمانمند معرفی می‌شود. در بخش سوم فشرده‌گی زمان-مکان ارائه می‌شود. در چهارم درباره مفهوم استقرار مکان-زمانمند بحث می‌شود. بخش آخر به نکات اصلی نقد جسوپ پرداخته است.

دیوید هاروی: نظریه پرداز فضا

دیوید هاروی یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان مارکسیست است. او به‌مثابه یک جغرافیادان مارکسیست سهم چشم‌گیری در نظریه‌ی مارکسی در ۵۰ سال گذشته داشته، یعنی همان نقشی که هانری لوفور در دهه‌ی ۱۹۶۰ داشت. او این جایگاه را با ادغام فضا با جغرافیا، تولید فضا، و مطالعات شهری یافته است.

روش‌شناسی هاروی به دیالکتیک و رویکرد روابط درونی، به‌مثابه رویکرد خود مارکس، برتری می‌دهد. مارکس با به‌کارگیری دیالکتیک سرمایه‌داری را تحلیل کرد. دیالکتیک که سرچشمه در یونان باستان داشته و توسط هگل بازتأویل شده است، به تغییر، جریان، دینامیسم، نفی، فرایند، و تضادها می‌پردازد. مارکس گونه‌ی هگلی دیالکتیک را برداشته و آن را به‌عنوان ابزاری فلسفی/ مفهومی برای شناخت جریان سرمایه به‌کار گرفت. هاروی در اساس با قرائت کتاب سرمایه، روش دیالکتیک را برای شناخت تحرکات سرمایه‌ی مدرن به‌کار گرفت. او پیوسته یادآور می‌شود که سرمایه در دگرگونی مدام و ماهیتاً دچار تضاد است.

نکته‌ی مهم دیگر در روش هاروی، فلسفه‌ی روابط درونی است که توسط برتل اولمان (Bertell Ollman) در «از خودبیگانگی و رقص دیالکتیک» عمومیت یافت. به‌نظر اولمان، مارکس فلسفه‌ی روابط درونی را به‌کار گرفته است، یعنی دیدگاهی که چیزها را تنها بازنمای روابط می‌داند. به عبارت دیگر، اشیاء هیچ چیز نیستند جز مادیت روابطی که به‌طور بنیادی به یکدیگر مرتبط‌اند. او عنوان می‌نمود که این رویکرد منطبق بر این عبارت معروف مارکس است: «سرمایه یک شیئی نیست، بلکه روابط اجتماعی بین افرادی است که اشیاء میانجی آن گشته‌اند.» همچنین ارتباط‌مندی درونی مفهوم کلیت هگلی را بازتاب می‌دهد، زیرا مقاطع، مراحل و حتی چیزها هم‌پیوندی درونی دارند و یک کل می‌سازند. به همین‌گونه باسکار (Bhaskar) نظریه‌پرداز ارتباطی معتقد است که موضوع برتر در پژوهش اجتماعی (و جامعه‌شناسی) روابط است: روابط «بین سرمایه‌دار و کارگر، نماینده‌ی مجلس و انتخاب‌کننده، شاگرد و آموزگار، شوهر و زن.» از این‌رو هاروی را می‌توان در این گروه ارتباطی جای داد.

روش هاروی از رویکرد اقتصاد سیاسی مارکس نیز تأثیر اساسی پذیرفته است. از این‌رو پروژه‌ی فکری او در اساس حول کتاب سرمایه جریان دارد، با نگاهی گاه‌به‌گاه به گروندریسه، که به آن می‌توان رویکردی سرمایه‌محور گفت. هم‌چنین می‌توان مدعی شد که یک خصلت رویکرد هاروی، غفلت از رجوع به دیگر آثار مهم مارکس، مانند «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه» از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰، و «هجدهم برومر لویی بناپارت» است که از نخستین کتاب‌های جامعه‌شناسی سیاسی بودند. از نظر هاروی متغیر مستقل سرمایه، و مراحل متعدد عمل آن است. او به‌طور مقدم به گردش، ارزش‌یابی، ارزش‌زدایی و باز ارزش‌یابی سرمایه، با بازساماندهی فضایی و زمانی واقعیت اجتماعی می‌پردازد.

استقرار فضایی

هاروی مفهوم استقرار فضایی را با انکشاف یک مفهوم هگلی-مارکسی از استعمار معمول می‌کند. هگل در کتاب عناصر فلسفه‌ی حق (*Outlines of Philosophy of Right*) عنوان می‌نماید که سرمایه‌داری ذاتا دچار تضاد است. از یک‌سو ثروتی باورنکردنی برای برخی می‌آفریند. از سوی دیگر، برای بسیاری فقری ایجاد می‌کند که چاره‌ای برای آن نیندیشیده است. گرچه در جامعه‌ی مدنی بورژوازیی مازاد تولید وجود دارد، نمی‌تواند از فقر جلوگیری کند. این «دیالکتیک درونی جامعه» که موجب می‌شود سرمایه در پی مصرف‌کنندگانی دیگر برود، ریشه‌ی استعمارگری برای به‌دست آوردن بازارها و فضاهای فعالیت صنعتی است. از این‌رو سرمایه‌داری محکوم به گسترش به مستعمره‌ها، و دیگر پهنه‌های فضایی جدید است.

تا حدودی در پیروی از هگل، هاروی استدلال می‌کند که به دلیل مبارزه‌ی طبقاتی و فشار رقابتی، افراد سرمایه‌دار در فناوری سرمایه‌گذاری می‌کنند، که این به نوبه‌ی خود موجب اضافه‌انباشت (*overaccumulation*) می‌گردد. هرچند که سرمایه‌ی اضافی می‌تواند در اشکال کالا، پول، ظرفیت تولیدی، و نیروی کار مازاد بقاء یابد، اما این فرایند به‌طور اجتناب‌ناپذیر به ارزش‌کاهی سرمایه، و در نهایت بحران خواهد انجامید. پاسخ این بحران، صدور سرمایه برای تولید است تا دوباره ارزش‌زا گردد. به عبارت دیگر

چاره در استقرار فضایی است. به‌طور مثال آمریکا استقرار فضایی سرمایه‌داران اروپایی، به‌خصوص انگلیسی بود. با این همه این تنها راه‌حلی موقت است، چرا که گرایش‌های بحران‌زا در منطق سرمایه حک شده است. در بلندمدت دیالکتیک درونی سرمایه‌داری دوباره از سرمایه ارزش‌زدایی می‌کند، اما این بار در استقرار فضایی آن. از این‌رو سرمایه به‌طور ابدی در پی استقرارهای فضایی جدید است. هاروی اشاره می‌کند که مارکس آگاهانه از ورود مسائل تجارت خارجی و بسط جغرافیایی نظریه‌ی ارائه شده در کتاب سرمایه پرهیز کرد، زیرا تحلیل را بسیار پیچیده می‌کرد. هدف مقدم مارکس این بود که دیالکتیک درونی سرمایه‌داری را آشکار کند. رسالت ورود سیاست، به‌خصوص سیاست امپریالیسم به پژوهش، توسط نسل دیگر نظریه‌پردازان و فعالان مارکسیست نظیر بوخارین، لنین و لوکزامبورگ به‌انجام رسید. دیدگاه‌های آنها درباره‌ی امپریالیسم، به رواج انگاره‌ی فضایی یاری کرد و پیوندهای نظری جدیدی بین استثمار سرمایه‌داری و استقرار فضایی برقرار ساخت.

فشردگی زمان-فضا

هاروی مفاهیم متفاوتی را معرفی و به‌کار گرفته است. یکی از مهم‌ترین آنها فشردگی زمان-فضا (time-space compression) است. خود اصطلاح به تصعید، انقباض، یا برخورد فضا با زمان اطلاق می‌شود. ابتدا هاروی از این مفهوم برای تشریح سرعت‌یافتن زمان در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بهره گرفت. بعد هاروی فشردگی زمان-فضا را به‌مثابه «فرایندهایی که چنان کیفیت‌های عینی فضا و زمان را دگرگون می‌سازند، که ما را گاه به‌طور کاملاً ریشه‌ای مجبور به تجدید نظر در بازنمایی جهان به خودمان می‌کند.» این بازتاب‌دهنده‌ی سخن مارکس درباره‌ی «انهدام فضا توسط زمان» است. در این زمینه مارکس بر اهمیت مکان‌مندی گردش سرمایه تأکید دارد، و این که چرا سرمایه باید فاصله‌ها را کاهش داده و زمان لازم برای گردش پول-کالا-پول را کوتاه کند. این یکی از ناسازواره‌های بسیار سرمایه است. در ابتدا می‌بایست بازارش را به فضاهای جدید بگستراند. دوم باید بر آهنگ حرکت سرمایه بیفزاید. در نتیجه سرمایه‌داری چنان به ضرب‌آهنگ حیات شتاب می‌دهد که به‌نظر می‌رسد که مرزهای فضایی ناپدید گشته‌اند، در همان حال که این احساس را پدید می‌آورد که دنیا

به افراد رسوخ کرده است. با استفاده از عبارت معروف مک‌لوهان، دنیا به «دهکده‌ی جهانی» تبدیل گشته که در آن نه‌تنها فناوری‌های ارتباطات، بلکه روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک یکسان‌سازی شده‌اند.

هاروی برای نشان دادن نمونه‌های فشرده‌ی زمان-فضا به اروپا می‌پردازد. پروژه‌ی روشننگری به‌طور ریشه‌ای مفاهیم زمان و فضا را دگرگون ساخت. دنیای فئودالی اروپا مبتنی بر خودمختاری بود، یعنی هر واحد فئودالی محدوده‌ی مکانی خود را در مقابل نیروهای دیگر فئودالی داشت. این به برداشتی محدود از زمان و فضا می‌انجامید. رنسانس به‌طور چشم‌گیری تجربه‌های زمانی و فضایی را تغییر داد. اکتشافات جغرافیایی، قاره‌های جدید را آشکار نمود و برداشت از فضا را دگرگون ساخت. از نظر هاروی این اکتشافات، و دانش جغرافی و ترسیم نقشه، سودآور و قابل‌توجه شده و به سازوکاری حیاتی برای سلطه بر مکان تبدیل گشتند. به‌خصوص جغرافیا به دانشی برتر برای استعمار و انباشت سرمایه تبدیل شد.

استقرار فضا - زمان‌مند

هاروی با انکشاف مفاهیم استقرار فضایی، و فشرده‌ی زمان-فضا، به دستگاه مفهومی خود ارتقا داد. یک مفهوم افزوده شده، استقرار فضا- زمان‌مند است که به پدیده‌ای نسبتاً ساده اطلاق می‌شود که از شرایط دوگانه‌ی مازادها برمی‌آید. نخستین آنها مازاد کار به‌صورت بیکاری است؛ دومی مازاد سرمایه در شکل کالاهای فروخته نشده، یا ظرفیت عاطل تولیدی است. این اشکال مازاد از سه راه می‌توانند جذب شوند: نخست، از وجه زمانمند سرمایه جریان دادن آن به سرمایه‌گذاری بلندمدت در درجه‌ی اول هزینه‌ی اجتماعی در آموزش و پژوهش. دوم، مازاد سرمایه می‌تواند در پی بازارهای جدید به پهنه‌های فضایی جدید منتقل گردد. سوم، این‌ها باهم درآمیزند، یعنی استقرارهای فضا- زمان‌مند، تجدید ساختار کیفیت‌های زمانی و مکانی گردش سرمایه را موجب گردند.

در واژگان هاروی «استقرار» دو معنا دارد. نخست، دلالت بر استقراریابی زمان‌مند سرمایه دارد. بدین معنا که شکلی از مکان‌مندی سرمایه‌گذاری‌ها در امور بهداشتی و

آموزشی است که هم به‌طور نسبی غیرمنقول، و هم وابسته به مکان بوده و در استقرار مکانی نمود می‌یابد. دوم، استقرار فضا- زمان‌مند نیز نمادی برای تشریح راه حلی مشخص در شکل تأخیر زمانی و گسترش جغرافیایی برای درمان بحران سرمایه‌داری است. گسترش جغرافیایی شامل تجدیدسازمان، تجدیدآرایش، و تجدیدپیکربندی تقسیم کار، منابع موجود، و روابط اجتماعی و نهادی غالب پیشاسرمایه‌داری است. با این همه هرچند سرمایه با شرایط جدید برای مدتی امکان جذب و ازیان‌رو بازارش‌زایی می‌یابد، بازگشت دوباره‌ی سکون، از آن ارزش‌زدایی می‌کند و کل فرایند باید تکرار شود. به‌طور خلاصه، اضافه‌انباشت سرمایه پیوسته باید در حرکت باشد.

این گردش سرمایه، مزیت‌ها و آسیب‌های خود را برای کشورهای فرستنده و گیرنده‌ی آن دارا است. کالاهای فروش‌نرفته که در خطر ارزش‌زدایی هستند می‌بایست بازارهای جدید برای فروش بیابند. این بازارهای جدید باید ابزارهای لازم برای پرداخت را داشته باشند. اگر فاقد آنها باشند مجبور خواهند گشت اشکال جدید درآمدی ایجاد کنند یا پشتیبانی اعتباری و مالی بیابند. مثال‌های بسیاری در این زمینه وجود دارد. انگلستان در قرن نوزدهم این کار را در مورد آرژانتین، و ژاپن در مورد ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۹۰ به‌انجام رسانده‌اند. به‌رحال نتیجه‌ی کمک‌های بیش از حد مالی، بدهکاری است که مشکلات جدی برای کشور گیرنده ایجاد می‌کند. در پاسخ، سازمانی ویژه به‌نام کلوپ پاریس برپا شد تا تضمین نماید که کشورهای دریافت‌کننده می‌توانند وام خود را بپردازند. این راهبرد مبتنی بر گردش سرمایه، بار ارزش‌زدایی را بر شانه‌ی کشورهای دریافت‌کننده می‌گذارد.

خلاف این، صادرات سرمایه به همراه نیروی کار آثاری متفاوت دارد. نمونه‌ی گویای آن انتقال استعماری مازاد کار و سرمایه‌ی انگلیسی به ایالات متحده، کانادا، استرالیا و آفریقای جنوبی است. این صادرات مراکز جدید انباشت سرمایه‌داری با ساختن وسیع زیرساخت‌ها مانند «راه‌آهن‌ها، بزرگراه‌ها و بنادر» ایجاد کرد. گرچه شکوفایی این مراکز مدت زمانی طولانی برد، در نهایت منابع مالی کافی برای خرید کالاهای انگلیسی فراهم آورد. پی‌آیند این استقرارهای فضایی، اجبار به جستجو برای استقرارهای جدید مکانی است. به‌طور مثال ژاپن که پس از جنگ دوم جهانی از پشتیبانی‌های مالی آمریکا بسیار بهره‌مند شده بود، خود به یک قدرت مالی و جستجوگر سرمایه‌گذاری‌های مالی، ابتدا

در اروپا، بعد ایالات متحده و بالاخره آفریقای جنوبی و چین تبدیل گشت. در دهه‌ی ۱۹۸۰، کره‌ی جنوبی، تایوان و سنگاپور با سرمایه‌گذاری در چین به‌مثابه یک استقرار مکانی، راه ژاپن را پیمودند. تا دهه‌ی ۱۹۸۰ هیچ‌یک از کشورهای آسیای جنوبی و آمریکای جنوبی (شامل برزیل، مکزیک و شیلی) استقرارهای مکان- زمان‌مند برای قدرت‌های برتر ایالات متحده، ژاپن و اتحادیه‌ی اروپا فراهم نیاورده بودند.

از نظر هاروی ایجاد پیوسته‌ی استقرارهای جدید فضا- زمان‌مند به «جایجایی بحران» با جهت‌دادن به جریان سرمایه و نیز مشکل حک‌شده‌ی ارزش‌زدایی اُدر سرمایه [به فضاهای جدید کمک می‌کند. از این‌رو بحران به «بحران مجزا» تبدیل می‌گردد نه آن که کل نظام سرمایه‌داری را فراگیرد. می‌توان اینجا استدلال کرد که این استقرارهای مکان- زمان‌مند از طریق انتقال تضادها به جایی دیگر، به بازتوزیع تنش‌های تمرکز یافته بر مسیرهای معیوب انباشت سرمایه یاری می‌رساند. از آن‌جا که بحران در شکلی محلی ظاهر می‌شود، به‌طور معمول مشکلات رهبران سیاسی محلی و/یا ساختار محلی مسئول این بحران‌های خاص عنوان می‌شوند. این برخورد چند پی‌آیند دارد. نخست این که بحران را اتفاقی می‌پندارد، نه نظام‌مند. دوم، سه‌گانه‌ی «وال استریت- خزانه‌داری و صندوق بین‌المللی» اغلب در این بحران‌ها دخالت می‌کنند تا از آسیب به سرمایه‌ی مالی جلوگیری کنند.

چین یک نمونه‌ی موجود از استقرار فضا- زمان‌مند است. از یک‌سو چین مازاد انباشت سرمایه‌ی بسیاری از کشورها را جذب می‌کند؛ از سوی دیگر همین موجب تبدیل آن به یک قدرت جهانی شده، یعنی همان‌چه که برای ایالات متحده در قرون هفده و هجده رخ داد. چین نه‌تنها بهشت نیروی کار ارزان است، بلکه تعداد پرشماری مصرف‌کننده‌ی بالقوه دارد. هاروی خاطر نشان می‌نماید که یکی از دلایل تحرک خاص چین همراه با مازاد نیروی کار، سرمایه‌گذاری‌های سنگین زیربنایی؛ شامل سدها، سیستم مترو، بزرگراه‌ها، و راه‌آهن بوده است. بازی‌های المپیک تابستانی در سال ۲۰۰۸ نیز این سرمایه‌گذاری‌ها را شتاب بخشید. با این همه این سرمایه‌گذاری‌های سنگین با استقراض همراه بود، در نتیجه اگر بازده نداشته باشند موجب بحران مالی جدی خواهد گشت. در این میان چین با فراهم آوردن استقرار فضا- زمان‌مند تبدیل به یک قدرت

مهم اقتصادی و سیاسی و کمابیش رقیب ایالات متحده شد. «جنگ‌های مالیاتی» اخیر بین ترامپ با شی، وجود این رقابت را اثبات می‌کند. هاروی درباره‌ی تنش‌های بین استقرارهای فضا- زمان‌مندی هشدار می‌دهد که هر یک می‌کوشند از دیگری سرمایه‌ی بیشتری جذب کنند. ضعیف‌ترین حلقه‌ها که نتوانند با دیگر مراکز انباشت سرمایه رقابت کنند، دچار بحران مالی خواهند گشت. این می‌تواند منطق سرزمینی قدرت (territorial logic) را به کار اندازد و به رویارویی در شکل جنگ‌های ارزی، تجاری، و حتی نظامی منجر شود. نمونه‌های آسیای شرقی و جنوب شرقی و روسیه در سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۷ نشان‌دهنده‌ی این بحران‌های محلی ارزش‌زدایی سرمایه هستند. هاروی عنوان می‌کند که این بحران‌ها از دیالکتیک بین عمل سیاسی قدرت دولتی و منطق سرزمینی، با «فرایند ملکولی انباشت سرمایه و منطق سرمایه‌دارانه» نشأت می‌گیرند.

نقد جسوپ به هاروی

باب جسوپ دیگر نظریه‌پرداز مارکسیست مطرح است که از دهه‌ی ۱۹۸۰ به‌طور وسیع درباره‌ی نظریه‌ی دولت مارکسی کار کرده و آثار مهمی در این زمینه دارد. هرچند جسوپ بر سهم هاروی در نظریه‌ی مارکسی تأکید دارد، اما از لحاظ نکات «هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و ماهوی» او را نقد می‌کند. جسوپ تحسین‌گر آثار هاروی است، به‌خصوص بر تأکید او بر فضا و کوشش عظیم او برای هم‌پیوندی فضا و جغرافیا به ماتریالیسم تاریخی ارج می‌نهد. با این همه جسوپ نقاد هاروی، به‌خصوص از وجه رویکرد سرمایه‌محور «نظری ارزش» او است. نخستین نقد جسوپ روش‌شناسانه است. هرچند هاروی تبعیت خود از روش دیالکتیکی مارکس و حرکت استدلالی او را از انتزاع ساده به واقعیت پیچیده، اعلام کرده است، اما جسوپ معتقد است که نظریه‌پردازی هاروی به‌هیچ‌وجه کامل نیست. مشکل دیگر، در استفاده‌ی هاروی از فلسفه‌ی روابط درونی است. هرچند جسوپ ارزش اکتشافی آن را تأیید می‌نماید، اما با به‌کارگیری آن به عنوان روشی همه‌جانبه برای پژوهش سازوکارها و قلمروهایی خاص موافق نیست. جسوپ مدعی است که هرچند هاروی از چنین ریسک‌هایی هنگامی که به وجوه اقتصادی زندگی اجتماعی می‌پردازد،

پرهیز می‌کند؛ اما هنگامی که به «جنبه‌های برون‌اقتصادی» روابط سرمایه می‌پردازد موفق نیست، چرا که به یک «هستی‌شناسی عام» روابط درونی رجوع می‌کند که از سازوکارهای خاص تبیین‌کننده‌ی پیوند علی بین روابط سرمایه با پیچیدگی اجتماعی غفلت دارد.

دوم، جسوپ منتقد شیوه‌ای است که هاروی از مفهوم «منطق سرزمینی قدرت» استفاده می‌کند. بهره‌گیری هاروی از منطق سرزمینی، به‌وضوح «فراعلیتی» (overdetermined) از منطق سرمایه بوده و فاقد تعریف و نظریه‌پردازی درباره‌ی مفهوم قدرت است. به علاوه روشن نیست که این دو منطق چگونه باهم مرتبط شده‌اند. درحالی که دولت برآمده از منطق سرزمینی سیاسی، دیپلماتیک، و قدرت نظامی است؛ منطق سرمایه از فضا‌مندی گردش سرمایه نشأت می‌گیرد. جسوپ مدعی است که کوشش‌های اخیر هاروی برای وارد کردن منطق سرزمینی قدرت به تحلیل خود «انکشاف‌نیافته» و «پیش از نظریه» است. هرچند که هاروی عنوان نموده که یکی از منطق‌ها را بردیگری برتری نداده، و با وجود ارتباط دیالکتیکی، این دو منطق را جدا کرده است، اما بازهم در نهایت به منطق سرمایه‌ای قدرت تقدم می‌دهد. پیشنهاد جسوپ به هاروی این است که موارد نظری ارزش به‌کار رفته در استقرار مکانی و استقرارهای فضا- زمانمند خود را با موارد «انضمامی- پیچیده‌ی تئوریک دولت» بیامیزد، تا قابلیت آن را بیابند که به‌طور مثال مشخص سازند چرا جهانی شدن به‌رغم قدرت‌های سرزمینی و دولت‌های مختلف پایدار مانده است.

سوم، هاروی می‌بایست استقرارهای فضایی و استقرارهای زمانی را ازهم تفکیک کند. با ترکیب این دو، تعامل مشخص بین آنها برقرار نمی‌شود. در حالی که از استقرارهای فضایی برای جابجایی و تعویق تضادهای ایجاد شده توسط استقرارهای زمانی بهره گرفته می‌شود، به‌نظر می‌رسد استقرارهای زمانی چنین کارکردی را درمورد تضادهای ناشی از استقرارهای فضایی ندارند. جسوپ پیشنهاد پژوهش درباره‌ی نقش‌های گوناگونی دارد که هردوی استقرارهای فضایی و استقرارهای زمانی در جابه‌جایی و تعویق تضادهای ناشی از استقرارهای مکانی و زمانی ایفا می‌کنند. جسوپ تأکید می‌نماید سازوکار اعتباری، که هاروی بخشی از زمانمندی سرمایه می‌داند،

پدیده‌ای فضایی نیز هست که به تفاوت ارزی در دولت‌های ملی مربوط است و خود ناشی از موانع فضایی است.

چهارم، جسوپ رویکرد هاروی به استقرارهای فضایی را یک‌وجهی می‌داند، زیرا تنها بر یک‌گونه از تضاد در رابطه‌ی سرمایه متمرکز است. وی در اساس به ارزش‌زدایی سرمایه‌ی مولد می‌پردازد که در پی آن به سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت زیربنایی می‌انجامد. این تمرکز باعث از نظر انداختن دیگر تضادها می‌شود، زیرا خود سرمایه نیز یک «موضوع مقررات‌گذاری» است. بدین معنا که چون رابطه‌ی سرمایه نمی‌تواند خود را بازتولید کند، وابسته به دخالت‌ها و مقررات‌گذاری غیراقتصادی است که به‌طور عمده از فعالیت‌های سیاسی برمی‌آیند. نکته‌ی دیگر این که از نظر هاروی استقرارهای فضایی راه‌حل بحران ادواری روابط سرمایه است. اما نظر جسوپ این است که حتی اوقات «متعارف» حرکت‌های سرمایه نیز تضادهای مکان-زمانمند خود را دارا است. از این رو نه تنها مقاطع بحران، بلکه گردش‌های معمول حرکت سرمایه نیز باید تحلیل شوند.

پنجم، رویکرد هاروی به استقرارهای زمانی و مکانی بطور غالب مبتنی بر نظریه‌ی ارزش است. گرچه او به فلسفه‌ی روابط درونی ملتزم است، توجه‌اش به مقولات برون‌اقتصادی تنها وقتی آشکار می‌شود که به نمونه‌های مشخص تاریخی می‌پردازد. جسوپ این واقعیت را فراموش می‌کند که قوانین اقتصادی، خود سیاسی‌اند. جسوپ عنوان می‌کند، حتی مقولات بنیانی اقتصادی، مانند «کالا، پول، ارز، مزد، سرمایه» همه‌ی موجودیت خود را مدیون دولت و سیاست سرمایه‌داری هستند. از این رو خود دولت از لحاظ هستی‌شناسی به شکل دادن این مقولات و بخشیدن هیأت سیاسی-قانونی به آنها می‌پردازد. یعنی [به‌قول پولانزاس] امر سیاسی در هر شکل‌بندی سرمایه‌داری که با دولت مدرن سرمایه‌داری سازماندهی سیاسی یافته، اجتناب‌ناپذیر است؛ چرا که اقتصاد خود را تنها با اتکا به خود نمی‌تواند بازتولید کند. جسوپ عنوان می‌کند که ناتوانی سرمایه در بازتولید خود سه جنبه‌ی هم‌پیوند دارد. نخست، سرمایه به‌طور ذاتی با خصلت تخیلی زمین، پول و نیروی کار محدود می‌شود، و متکی به روابط اجتماعی غیرکالایی می‌گردد. دوم، خود رابطه‌ی سرمایه به‌طور ماهوی دچار «تضادهای ساختاری و تنگناهای راهبردی» است. سوم، این پرسشی گشوده است که چگونه این تضادها و تنگناها را می‌تواند مدیریت کرد یا انتظام بخشید، و تا چه اندازه استقرارهای

فضایی، زمانی و/یا فضا- زمانمند می‌تواند گردش سرمایه و رابطه‌ی آن را با شکل‌بندی اجتماعی وسیع‌تر سرمایه‌داری مرتبط سازد.

در این باره جسوپ با یادآوری مفاهیم «رژیم انباشت» (accumulation regime) و «شیوه‌های انتظام» (modes of regulation)، به مکتب انتظام ارجاع می‌دهد. این به‌منزله‌ی ناکافی دانستن رویکرد خالص به نظریه‌ی ارزش، برمبنای حرکت ادواری سرمایه است. همچنین برمفصل‌بندی‌های پیچیده‌ی سرمایه با روابط اجتماعی نااقتصادی و ناکالایی تاکید دارد. این نقد تفسیری جدید از استقرارهای فضا- زمانمند ارائه می‌دهد:

استقرارهای فضا- زمانمند به‌طور ناقص و در بهترین حالت موقتاً، تضادها و تنگناهای ذاتی سرمایه‌داری را از طریق تأسیس موانع فضایی و زمانی حل می‌کند که در آنها الگوی نسبتاً بادوامی از «انسجام ساختاری» می‌تواند برقرار گردد، و می‌تواند هزینه‌هایی معین تضمین این انسجام را به ماورای این موانع فضایی و زمانی منتقل سازد.

چنین قرائتی اجازه می‌دهد که از مفهوم استقرار فضا- زمانمند در حوزه‌های مختلف هستی‌شناسی اجتماعی نظیر اقتصادی و سیاسی (نااقتصادی)، و در مقیاس‌های متفاوت مانند محلی، ملی و بین‌المللی استفاده شود. کاستی هاروی این است که او فاقد تحلیلی هم عمیق و هم پیچیده از وجوه نااقتصادی کلیت اجتماعی است. به‌طور مثال مکتب انتظام به شیوه‌های اجتماعی سازماندهی سرمایه‌داری هم می‌پردازد، زیرا سرمایه‌داری خود نمی‌تواند خود را بازتولید کند. نقد جسوپ بر این متمرکز است که تحلیل مبتنی بر نظریه‌ی ارزش (گردش) سرمایه، تک‌بعد است و نیاز به گسترش و ژرفای بیشتری برای تحلیل شیوه‌های اجتماعی انتظام‌دهی به سرمایه یا سرمایه‌داری دارد.

هرچند هاروی استقرارهای فضا- زمانمند را به تحلیل نظریه‌ی ارزش گردش سرمایه محدود ساخته، اما می‌توان بهره‌گیری از آنها را به (باز)سازماندهی اجتماعی-سیاسی روابط سرمایه بسط داد. از این رو جسوپ پیشنهاد می‌نماید «روابط اجتماعی مکان‌پایه، محیط مصنوع، بازارهای زمین، تقسیم کار روستایی-شهری، سلسله‌مراتب شهری،

سیاست‌های محلی، سرزمینی‌شدن قدرت سیاسی» را [به تحلیل] وارد کرد. نکته‌ی تعیین‌کننده این است که استقرارهای فضا-زمانمند هم اقتصادی و هم سیاسی‌اند و به جابجایی، تأخیر، و حل‌گرایش‌های بحرانی یاری می‌رسانند. استقرارهای فضا-زمانمند از لحاظ راهبردی گزینشی هستند. بدین معنا که هر شکل خاص از استقرارهای فضا-زمانمند، برخی از نیروهای اجتماعی را تقویت، اما برخی دیگر را تضعیف می‌کنند. به‌طور مثال مدل کینزی دولت ملی رفاه، دارای یک استقرار فضا-زمانمند ویژه و اشکال متنوع انگاره‌های فضایی و زمانی است. خصلت بلندمدت سرمایه‌ی صنعتی و سرمایه‌گذاری صنعتی تأثیری تعیین‌کننده بر سازمان‌دهی و اجتماعی‌شدن و مبارزه‌ی طبقاتی دارد. به‌علاوه، همان‌طور که فمینیست‌ها اغلب تأکید دارند، مدل کینزی دولت ملی رفاه برمبنای این دیدگاه بنا شده که مرد-پدر نان‌آور بوده، و زن-مادر زنی خانه‌دار است. ثبات در بلندمدت به معنای تضمین آینده و خانواده است، که در عین حال جایگاه مرد را در خانواده تحکیم می‌بخشد.

نتیجه

به‌طور کلی نظریه‌ی اجتماعی زمان را بر فضا مقدم دانسته است. تنها در چندین سال اخیر، بخشی به‌دلیل جهانی‌شدن، تمایل به نظریه‌ی فضا و فضا‌مندی ترکیب اجتماعی ازدیاد یافته است. هرچند تاریخ موضوع مقدم پژوهش در مارکسیسم است، اما در بهترین حالت نسبت به فضا‌مندی پدیده‌ی اجتماعی حساس بوده است. دیوید هاروی که فقدان یک مفهوم‌سازی پرداخته‌شده را در نظریه‌ی اجتماعی به‌طور عام، و مارکسیسم به‌طور خاص را دریافته بود، خود را متعهد به پرداختن به مسأله‌ی (باز)تولید سرمایه‌دارانه‌ی فضا-زمان کرد.

بی‌تردید سهم او در جغرافیای انتقادی، مارکسیسم، و مطالعات شهری بی‌همتا است. هاروی با به‌کارگیری رویکرد اقتصادی سیاسی مارکسیستی و روش‌شناسی ارتباطی (relational methodology)، تأکید داشته است که سرمایه به‌مثابه یک شیوه‌ی ارتباطی، دارای تضادها و محدودیت‌هایی ذاتی است که تعیین‌کننده‌ی فضا‌مندی و زمانمندی آن می‌گردند. از نظر هاروی، سرمایه دارای چرخه‌ی بی‌پایان ارزش‌زایی، ارزش‌زدایی، و باز-ارزش‌زایی است. از این‌رو رویکرد او که بر حرکت‌های ادواری سرمایه

برای بقای ارزش‌مندی متمرکز است، مبتنی بر نظریه‌ی ارزش است. بدین ترتیب، بحران‌ها را ناشی از ارزش‌زدایی سرمایه در شرایط فضایی و زمانی معین عنوان می‌نماید. از این‌رو سرمایه برای ارزش‌زا ساختن خود اجبار به تغییر دادن این پیکربندی زمانی و فضایی، با ابزارهای مختلف نظیر سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی و وام‌های مالی دارد.

درون این چارچوب، هاروی مفاهیم بسیاری را نظیر استقرار فضایی، فشرده‌گی زمان-فضا، و استقرار فضا-زمانند انکشاف بخشید، که همه‌ی آنها به‌طور مستقیم به تجدید ساختار حرکت سرمایه مربوط‌اند. هرچند استقرار فضایی به‌مثابه استعمارگری، پژوهاک مفهوم «دیالکتیک درونی» هگل درباره‌ی جامعه‌ی مدنی بورژوازی است، فشرده‌گی زمان-فضا (time-space compression)، به شتاب‌دادن به ضرب‌آهنگ زمان برای حذف موانع فضایی گفته می‌شود. مفهوم دیگری که هاروی انکشاف داد، استقرار فضا-زمانند است که به مازاد‌های کار و سرمایه مربوط است. مازاد‌های جذب نشده موجب ارزش‌زدایی سرمایه می‌گردند. از این‌رو چه مازاد کار یا سرمایه می‌بایست برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت مانند کمک اجتماعی، آموزش و پژوهش به‌کار گرفته شود تا به پهنه‌های مکانی جدید برای یافتن بازارها، منابع و نیروی کار منتقل گردند. از این‌رو مفهوم استقرارهای فضا-زمانند تشریح‌کننده‌ی راه‌حلی مشخص برای بحران متداوم حرکت سرمایه، در شکل ساماندهی زمانی و مکانی است.

باب جسوپ، دیگر نظریه‌پرداز پیشروی مارکسیست، بر باارزش بودن آثار هاروی به‌خصوص در زمینه‌ی فضا‌مندی سرمایه‌داری تأکید دارد. با این همه منتقد رویکرد او نیز هست. نخستین نقد او روش‌شناسانه است. گرچه فلسفه‌ی روابط درونی و یک روش‌شناسی ارتباطی مزیت‌های خود را دارا هستند، «یک هستی‌شناسی عام» از روابط درونی، مخاطرات غفلت از سازوکارها و قلمروهایی خاص، به‌خصوص در مورد رابطه‌ی بین مقولات اقتصادی و نااقتصادی را دارا است.

دومین نقد جسوپ به رابطه‌ی دو مفهوم از اصطلاحات هاروی است: «منطق سرمایه» و «منطق سرزمینی قدرت». هاروی خود از توصیه‌اش درباره‌ی برتری ندادن یک منطق بر دیگری تخطی می‌کند، بدین ترتیب که تمرکز وی به‌طور نامتناسبی بر

منطق سرمایه است، به‌صورتی که منطق سرزمینی قدرت از تحلیل‌های وی غایب است. فقدان مفهوم‌سازی شایسته‌ی قدرت سیاسی و دولت، رویکرد وی را تضعیف کرده است. نقد سوم جسوپ این است که هاروی از استقرارهای زمانی و فضایی به‌طور ناهم‌پیوند استفاده می‌کند، و این که برتجدید ساختار استقرارهای فضایی به دلیل تضادهای ناشی از استقرارهای زمانی متمرکز است و معکوس آن را در نظر ندارد. خلاف این، جسوپ معتقد است حتی سازوکار اعتباری که به‌نظر پدیده‌ی خالص زمانی می‌آید، مضمونی فضایی دارد. از این‌رو استقرارهای زمانی و مکانی را باید هم‌پیوند به‌کار گرفت و توجهی برابر به هر دو داشت.

چهارم، توجه ویژه‌ی هاروی به ارزش‌زدایی در گردش سرمایه است. در هر صورت این دیدگاه خصلت سرمایه را به مثابه یک «موضوع انتظام» (object of regulation) از نظر می‌اندازد. بدین معنا که سرمایه خودارزش‌زا (self-valorize) نیست؛ بلکه تجدد ارزش‌زایی نتیجه‌ی مبارزات بین قدرت‌های اجتماعی-سیاسی مختلف است. از این‌رو سیاست به‌طور اجتناب‌ناپذیر در حرکت‌های سرمایه دخیل است. بنابراین به‌جای یک تک‌منطق جوهری سرمایه، منطق‌های اجتماعی-سیاسی متنوع و رقیب بر چگونگی انتظام‌دهی به حرکت سرمایه مؤثراند.

پنجم، رویکرد هاروی به استقرارهای فضا-زمانمند به‌طور عمده مبتنی بر نظریه‌ی ارزش است. از نظر جسوپ از این‌رو هاروی از خصلت سیاسی مقولات اقتصادی مانند «کالا، پول، ارز، مزد، سرمایه» غفلت دارد. در حالی که دولت نیز به‌طور اندام‌واره در شکل‌گیری این مقولات حضور دارد. هاروی فاقد یک نظریه‌ی پرداخته شده درباره‌ی سیاست و دولت است. بیش‌تاکیدگذاری او بر منطق، دیالکتیک، و تضادهای درونی سرمایه، نقشی فرعی به سیاست، مبارزه‌ی طبقاتی و دولت می‌دهد.

سخن آخر این که کسی نمی‌تواند اهمیت آثار برجسته‌ی هاروی در نظریه‌ی اجتماعی دست‌کم بگیرد، تنها به این دلیل که خواهان توجه به تحلیلی متوازن شود که شامل دادن وزن برابر به تحلیل نااقتصادی و به‌طور عمده سیاسی باشد. واضح است که جامعه‌شناسی سیاسی فضا و زمان، برای تبیین تولید سرمایه‌دارانه‌ی فضا و زمان ضرورت دارد. این مقاله باب بحثی را درباره‌ی رویکرد سیاسی‌شده (politicized)، اما نه سیاست‌زده (politicist)، به استقرارهای فضا-زمانمند گشود تا به کنش‌گران

اجتماعی - سیاسی در تلاش‌هایی که در متن منافع و برداشت‌های متفاوت مکانی و زمانی صورت می‌گیرد، بهای لازم داده شود. این به منزله‌ی ورود سیاست و دولت در تحلیل است. استقرارهای فضا- زمانمند نتایج مستقیم حرکت پرتضاد ذاتی سرمایه نیستند؛ بلکه حاصل مبارزات اجتماعی - سیاسی دارای اهمیت استراتژیک کنش‌گران هستند. می‌توان چنین رویکردی را درباره‌ی موضوعات کلان اقتصاد سیاسی نظیر جهانی‌شدن و استراتژی‌های انباشت ملی و بین‌المللی [سرمایه]، مدیریت بحران‌های مالی یا بوم‌زیستی، یا موضوعات خرد اقتصاد سیاسی از اعیانی‌سازی گرفته تا پروژه‌های بزرگ زیرساختی یا ساختمانی به کار گرفت. نمونه‌هایی از این قبیل بسیارند. بدین ترتیب غیرممکن است بدون پرداختن انتقادی به دستاوردهای تئوریک هاروی، رویکردی با جهت‌گیری اجتماعی - سیاسی انکشاف یابد.

منبع:

Subaşı, E. (2020). David Harvey and Bob Jessop on Spatio-Temporal Fixes. İDEALKENT, 11 (30), 701-716. DOI: 10.31198/idealkent.707711